

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲: ۲۷-۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

نسبت سوژه و اقتدار ساختارمند در آرای آلتوسر و لاکان

* پیمان زنگنه

** سید حسین اطهری

*** روح‌الله اسلامی

**** رضا نصیری حامد

چکیده

پارادایم‌ها، الگوهای معنایی مشترکی هستند که نوع نگرش نسبت به جهان و کردارهای اجتماعی را جهت می‌دهند. معمولاً از پارادایم‌های چندگانه‌ای ذیل عنوان سنت، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم برای اشاره به تطورات فکری صورت‌گرفته در مبانی و مفروضات و نیز تبعات اندیشه‌ورزی در طول تاریخ استفاده می‌شود. یکی از مهم‌ترین اصول این تقسیم‌بندی پارادایمی، تحلیل نسبت ساختار با کارگزار و تقابل و تعامل آنها بوده است. به‌ویژه به نظر می‌رسد که نسبت ساختار و کارگزار در اندیشه معاصر، بسی پیچیده‌تر از تقسیم‌بندی دوگانه و ذات‌گرایانه متداول و مرسوم گردیده است؛ چنان‌که برای نمونه، اندیشمندان پسا‌ساختارگرا و یا الهام‌بخش پست‌مدرنی همانند «ژاک لاکان»، مباحث خود را با استفاده از تلقی ناخودآگاه آدمی به‌مثابه ساختاری مبتنی بر زبان به پیش برده‌اند. از سوی دیگر اندیشمندان قابل دسته‌بندی در رویکرد

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی (اندیشه‌های سیاسی)، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

peyman.zanganeh@mail.um.ac.ir

athari@um.ac.ir

** نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

eslami.ir@um.ac.ir

*** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

**** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران



مدرن همچون «لویی آلتوسر» با دیدگاه ساختارگرای خود، زمینه‌های تردید در هویت مستقل و خودبنیاد سوژه را فراهم آورده‌اند. در این نوشتار با تمرکز بر خوانشی از آرای آلتوسر و لاکان به برخی از همانندی‌های دیدگاه ایشان و تبعات آن بر نسبت بین سوژه با اقتدار پرداخته می‌شود. یافته‌های مطالعه بیانگر آن است که سوژه در فرایند تکوین خود در بستر زبان و ایدئولوژی و در نسبتی با ساختارهای اجتماعی، با همه نوسان‌ها و افت و خیزهایی که داشته، دچار مرگ نشده و قدرت درکنار وجه سرکوب‌گر و محدودکننده خویش، به بر ساختن سوژه نیز می‌پردازد. از این‌رو در اندیشه آلتوسر، ضمن بسیاری از تشابهات با اندیشه لاکان، مرجعیت اقتدار، بیشتر مورد توجه است و در نگرش لاکان، سوژه، امکان‌های بیشتری برای گریز از اقتدار دارد. پس آلتوسر با طرح بحث ایدئولوژی، سوژه را ذیل آن در نظر گرفته، هرچند از دید او در عرصه ایدئولوژی، امکان شکل‌گیری کانون‌های مقاومت نیز وجود دارد. افزون بر این لاکان نیز زبان را به صورت ساختاری مسلط بر سوژه در نظر می‌گیرد که به کردارهایش جهت می‌دهد، اما متأثر از متحول بودن امر سیاسی در دیدگاه وی، نوعی وضعیت بی‌قراری و گریز از مرجع اقتدار در سوژه مشاهده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: زبان، میل، آپاراتوس، ناخودآگاه و امر واقعی.

مقدمه

پارادایم در معانی مختلفی به کار رفته است از جمله به معنای مدل، نمونه و یا الگویی از باورهای کلی فلسفی و علمی، ارزش‌ها، روش‌ها و قواعدی که اعضای یک یا چند جامعه علمی در آن اشتراک نظر دارند. از این‌رو پارادایم را می‌توان به مفهوم الگوی عام طرح مسائل علمی و جست‌وجوی راه‌حل آنها در علوم مختلف برشمرد (کوهن، ۱۳۹۲: ۹۴). پارادایم‌ها، فهم ما را از جهان و اجزای مختلف آن اعم از خدا، طبیعت، جامعه و انسان شکل می‌دهند و جهانی را فراروی انسان‌ها روایت می‌کنند تا افراد بتوانند تصویر مناسبی از شرایط و نیز امکانات زیست خویش تدارک بینند.

معمولاً در علوم طبیعی و تجربی، پارادایم‌ها جانشین یکدیگر شده، با روالی خطی، متعاقب یکدیگر قرار می‌گیرند، به نحوی که گاه از قیاس‌ناپذیری آنها سخن گفته می‌شود. اما در علوم انسانی، قضیه بسی پیچیده‌تر است و آنها اغلب به موازات همدیگر به حیات خویش ادامه می‌دهند. این درآمیختگی پارادایمی در اندیشمندان پیچیده و چندرگه‌ای که با الهام از اندیشه‌های گوناگون خود نیز منشأ اثرگذاری در حوزه‌های مختلفی بوده‌اند، بسی بیشتر خود را می‌نمایاند. البته بخشی از این پیچیدگی، افزون بر منظومه فکری اندیشمندان مختلف، در ماهیت متنوع و چندبُعدی مدرنیته و ظرافت‌های آن، به‌ویژه در خوانش‌های انتقادی و رادیکال معاصر ریشه دارد. چنین نگاهی به مدرنیته و به‌ویژه شاخصه و مؤلفه اصلی آن یعنی سوژه و نسبت و رابطه آن با منابع اقتدار، سبب طرح وجوه ویژه‌ای شده است. برای مثال «مارشال برمن»، مدرن بودن را تعلق داشتن به محیطی برمی‌شمارد که در عین حالی که ماجرا، قدرت، شادی، رشد و دگرگونی خود و جهان را وعده می‌دهد، ما را با تهدید نابودی و تخریب همه آنچه داریم، همه آنچه می‌دانیم و همه آنچه هستیم نیز روبه‌رو می‌سازد (برمن، ۱۳۹۸: ۱۴).

پارادایم مدرن با ارائه تعریفی خودبنیاد از سوژه، متافیزیکی انسان‌محور را مورد توجه قرار داده و درصدد است تا با پی‌ریزی بنیانی از پیش طراحی‌شده، حاکمیت ذهن انسان را بر نظام هستی انسانی اثبات نماید. در عین حال مدرنیته، ویرانگر دنیای قدسی مبتنی بر طبیعت و جنبه‌های الهی نیز بوده که با جدایی سوژه از آسمان و هبوط وی روی زمین، بیش از هر چیز بر بشری بودن ماهیت آدمی تأکید ورزیده و انسان را با تأکید بر

عقلانیت وی در کانون هستی قرار داده و باورهای دینی را به ساحت شخصی منتقل نموده است (تورن، ۱۳۸۰: ۲۲-۳۰). در مقابل، پارادایم پست‌مدرن ضمن مخالفت با بنیان من‌اندیشنده و طرح مطلق او برای مواجهه با جهان، از تکثر نگرش‌های شخصی در نگاه به جهان سخن می‌گوید. پست‌مدرنیسم، تکه‌هایی از سنت و مدرنیسم را مورد توجه قرار می‌دهد و همچون ققنوسی از ویرانه‌های مدرنیته سر برمی‌آورد.

با این حال با توجه به وجه اغلب سلبی حاکم بر پست‌مدرنیسم، عمدتاً اینگونه تصور می‌شود که در این الگوی فکری، هیچ بنیاد ثابت و همیشگی وجود ندارد و تمامی ارزش‌های راستین مدرن از جمله سوژه دچار فروپاشی و اضمحلال می‌گردد. پارادایم پست‌مدرن از بین برنده همه امور سخت و استوار است. از این‌رو در آن، نوعی ساختاربندی موقت از پدیدارها شکل می‌گیرد. بر این اساس در مقابل دیدگاه‌هایی که انتقادهای رادیکال جریان‌ها و تفکرات پسا‌ساختارگرا را گسستی از منطق مدرنیته قلمداد می‌کنند، نظریه‌هایی نیز بر پیوند و ارتباط وثیق و متقابل آن دو تأکید داشته، از جمله پست‌مدرنیته را نه در انقطاع و گسست، بلکه در تداوم مدرنیته، البته با نگرشی رادیکال و تعمیق‌یافته می‌بیند. برخی همچون «یورگن هابرماس» از «پروژه ناتمام مدرنیته» سخن گفته و کسانی از قبیل «آنتونی گیدنز» نیز تطورات نوظهور معاصر را بروز، ظهور و پدیدار شدن جلوه‌هایی از مدرنیته به مثابه رادیکال شدن عقلانیت نقاد آن برمی‌شمارند که تاکنون مجال بروز نداشته، ولی جزء ظرفیت‌های مدرنیته بوده است.

در این نگرش، نه‌تنها اندیشه پسامدرن بر اثر تأمل درباره بحران‌های مدرنیته حاصل شده، بلکه بین عناصر و مفروضات آن، دو نسبتی معنادار وجود دارد. بدین ترتیب بر اساس خوانش یادشده می‌توان گفت از سویی مدرنیته و پست‌مدرنیته، مقاطع زمانی و یا گفتمان‌های فکری و کردار عملی به کلی مجزا و متمایزی از یکدیگر نیستند که نتوان به همدیگر مرتبط ساخت. به عبارتی دیگر، ظرفیت‌های نهفته‌ای از خود مدرنیته بوده که سبب ظهور برخی از مؤلفه‌های پسا‌ساختارگرایانه شده است. یکی از موضوعاتی که چنین خوانشی از ارتباط مدرنیته و پست‌مدرنیته را فراهم می‌کند، تفکر درباره نسبت بین سوژه با منابع و مراجع اقتدار است.

آلتوسر و لاکان از اندیشمندانی هستند که می‌توان آنها را در زمره متفکران ایستاده در مرز و آستانه بین مدرنیته و پست‌مدرنیته قلمداد نمود که به‌ویژه تأملاتشان درباره سوژه و ساختار، ضمن تأثیر از پارادایم مدرن، بر پارادایم پست‌مدرن نیز مؤثر واقع شده است. آنچه از خلال نظریه‌های این دو اندیشمند و تأثیرات آنها نمود خاصی دارد، وجوه متعارضی از سوژه و بازاندیشی در امکانات آن است که بر جریان‌های گوناگون معاصر نیز مؤثر واقع شده است.

از این‌رو پرسش نوشتار حاضر آن است که رویکرد آلتوسر و لاکان نسبت به سوژه و اقتدار، چه تمایزها و تشابهاتی دارد؟ فرضیه در پاسخ به پرسش آن است که در اندیشه آلتوسر، هرچند سوژه از امکان‌هایی برای فراروی از مرجع اقتدار برخوردار است، اما اقتدار برتر از سوژه است و در اندیشه لاکان نیز سوژه در عین تأثیرپذیری از ساختار اقتدار، آزادی عمل بیشتری نسبت به سوژه آلتوسری برای برهم زدن ساختار اقتدار دارد. در این نوشتار با نگاهی اجمالی به مفهوم پارادایم، بر اساس نسبت میان سوژه و اقتدار به عنوان رویکرد روشی، به مطالعه دیدگاه آلتوسر و لاکان پرداخته شده، تلاش می‌گردد تا نشان داده شود که چگونه مؤلفه‌های خاص دیدگاه این دو اندیشمند، ضمن عزمیت از خاستگاه فکری ویژه، به ظهور امکاناتی فراتر از اقتضائات پارادایمی متداول انجامیده است.

پیشینه پژوهش

آثار متعددی درباره آنچه دغدغه این نوشتار مطرح شده، به رشته تحریر درآمده که از آن جمله می‌توان به اثری از لورنزو کی‌یزا^۱ (۲۰۰۷) با عنوان «اصالت سوژه و دیگربودگی؛ خوانشی فلسفی از لاکان» اشاره نمود که مؤلفه‌های شاخص دیدگاه ژاک لاکان از قبیل دیگری و ساحت‌های سه‌گانه اندیشه وی از جمله امر واقعی را با مبنایی فلسفی بررسی کرده است.

همچنین دنی نوبوس^۲ (۲۰۰۰) در کتاب خود، لاکان را بر اساس عملکرد فرویدی روان‌کاوی و در تداوم این سنت فکری مورد بحث قرار داده است. ویلیام سی. داوولینگ^۳

1. Lorenzo Chiesa
2. Dany Nobus
3. William C. Dowling

(۱۹۸۴) در مطالعه‌ای تطبیقی، آرای آلتوسر را در کنار اندیشه جیمسون و مارکس مطالعه کرده و سوپژکتیویته در نزد آلتوسر را بر اساس محوریت ناخودآگاه در حوزه سیاست مورد توجه قرار داده است. رابرت پُل‌رش^۱ (۱۹۹۲) نیز به مطالعه‌ای درباره بازاندیشی نظریه مارکسیستی در نزد آلتوسر از جمله در موضوع عملکرد تاریخ به‌مثابه فرایندی بدون سوژه پرداخته است. بروس فینک (۱۳۹۷)، نظریه‌ای جدید درباره سوپژکتیویته ارائه کرده و به کاوش در معنای سوژه بودن، نحوه سوژه شدن فرد و عوامل شکست در سوژه شدن پرداخته است. یانیس استاوراکاکیس (۱۳۹۲)، امر سیاسی از منظر لاکان را از منظر روان‌کاوی بررسی می‌کند و در این راستا به سوژه، ابژه و بن‌بست سیاست‌ورزی و دموکراسی می‌پردازد.

ضمن استفاده از مبانی یادشده، در نوشتار حاضر بر توضیح سیاسی و جامعه‌شناختی عناصر مذکور تمرکز خواهد شد و در کنار چنین تحقیقاتی و افزون بر آنچه از منابع مختلفی که به رشته تحریر درآمده و در متن به کار رفته است، پژوهش حاضر تلاش دارد تا مقایسه‌ای بین این دو اندیشمند صورت دهد که از سویی مطالعه بین ایشان و در عین حال توجه به وجه ناخودآگاه سوژه، چه در وجه ناخودآگاه روانی و یا تحت‌الشعاع قرار گرفتن آن در حوزه ایدئولوژی، جزء وجوه نوآورانه و ابتکاری آن به شمار می‌آید.

لویی آلتوسر

آلتوسر، جزء مارکسیست‌های ساختارگرایی است که منتقد خوانش و تفسیر اومانیستی از مارکس بوده و گرایش‌های مارکسیستی را که به ریشه‌های هگلی مارکس و نیز کنش ارادی و آگاهانه عاملان و کارگزاران اجتماعی اهمیت می‌دهند، رد می‌کند. به باور وی، ترکیب اومانیسیم- سوسیالیسم، عدم توازن نظری دارد، چون در قالب مارکسیسم، سوسیالیسم دارای مضمونی علمی است؛ در حالی که اومانیسیم، محتوایی ایدئولوژیک دارد (Althusser, 2005: 223).

نقد مارکس و انگلس از هگلی‌های جوان از جمله «لودویگ فوئرباخ»^۲ و «برونو باوئر»^۳

1. Robert Paul Resch
2. Ludwig Feuerbach
3. Bruno Bauer

نیز بدان سبب بود که هرچند آنها منتقد دین بودند، هنوز نقدشان به اندازه کافی رادیکال نبود؛ زیرا هنوز می‌اندیشیدند که ایده‌ها در زندگی انسانی، حاکم و تعیین‌کننده‌اند (Ferretter, 2006: 12). در مقابل، مارکس و انگلس با محافظه‌کار قلمداد کردن ایشان، موضوع تعیین‌کننده را نه ایده‌ها، بلکه شرایط مادی زیست افراد برمی‌شمردند. از جمله شواهدی که امثال آلتوسر بدان استناد می‌کنند، بیان مارکس در مقدمه اقتصاد سیاسی است مبنی بر اینکه انسان‌ها در تولید اجتماعی، وارد مناسبات و روابطی می‌شوند که مستقل از اراده بوده، اینها تعیین‌کننده صور آگاهی انسان‌ها می‌شود. از این منظر، ساختار تولیدی و روابط منازعه‌آمیز طبقاتی، دارای شاکله‌ای عینی است و کنشگران در آن بیشتر اشغال‌کنندگان موقعیت‌های تولیدی‌اند و نه برساننده آنها.

از نظر آلتوسر، مارکس، علم نوین تاریخ را کشف نمود؛ علمی که با گسست از ایدئولوژی ممکن شد. به عبارتی کشف قاره تاریخ با اصول ماتریالیسم تاریخی انجام شد. بنیان چنین دیدگاهی بر اساس شفافیت علمی استوار بوده، در حالی که کارکرد ایدئولوژی‌ها مبتنی بر رمزآلودگی و رازورزی^۱ است. یکی از وجوه بارز چنین ابهام رازآلود درباره ایدئولوژی‌ها، در تلاشی است که آنها برای توجیه نابرابری‌ها و مشروعیت‌بخشی به وضعیت موجود انجام می‌دهند. به طور خاص، ایدئولوژی‌ها تلاش دارند تا توجه را از کسانی که قدرت را در دست دارند، منحرف ساخته، با طرح اسطوره‌هایی از قبیل عدالت و آزادی، خود را به‌ویژه در قلمرو آموزشی بر اذهان تحمیل سازند (کنوبلاخ، ۱۳۹۱: ۳۳۷). بدین ترتیب انفصالی و افتراقی بین علم و ایدئولوژی برقرار شده و در آنها نوعی جهش دیالکتیکی^۲ پدیدار شده که آلتوسر، آن را گسست معرفت‌شناختی^۳ نامیده است (Althusser, 2015: 151-154).

آلتوسر بر آن است که برای باقی ماندن در مقام یک مارکسیست، گریزی از چنین گسستی وجود ندارد. ایدئولوژی فاقد آشکارگی بوده و خود را به‌مثابه حقیقت^۴ می‌نمایاند می‌نمایاند و تنها از بیرون آن هم پس از وقوع رخداد^۵ قابل شناسایی و تحلیل است. در

1. mystification/Mystifizierung (آلمانی)

2. dialectical leap

3. epistemological break

4. Truth

5. event

واقع تا زمانی که هنوز تحقق و تعیین کامل پدیداری، بروز و ظهور کاملی نیافته باشد، ایدئولوژی که با واقعیت و مشاهده آن کاملاً درهم تنیده است، قابل درک و فهم به صورت امری مستقل نیست. بر این اساس ماهیت علم نوظهوری که به بیان آلتوسر در حکم کشف قاره جدیدی با عنوان تاریخ از سوی مارکس بوده، معرفتی مربوط به صورت‌بندی های اجتماعی^۱ است. از خلال این وضعیت باید گفت که ایدئولوژی نیز امری شامل توهم صرف نادرست و غلط^۲ نیست؛ برعکس ایدئولوژی از سویی ادعای درستی و حقیقت دارد و مهم‌تر آنکه در ارائه تصویری تخیلی از حقیقت در اذهان، نقشی بسزا ایفا می‌کند.

پیدایش ساختارگرایی را گاه به طبقه متوسط و تحصیل کرده‌ای نسبت داده‌اند که در مواجهه با پدیدارها دچار انفعال^۳ زیادی بوده و از الزامات آن، نفی سوژه و کنشگری فعال آن است. توجه به ساختارهای صوری فراتاریخی به طور خاص با الگوهای تحقیقاتی کسانی همچون «لوی استروس» مطرح شده و بعدها حتی در کارهای کسانی همچون «میشل فوکو» نیز نمود یافت؛ دیدگاهی که معتقد است اگر هم معنایی در کنش‌ها و مناسبات انسانی وجود داشته باشد، در جنون، ناخودآگاه و به طور کلی ورای هر نوع سوژگی است (Goldmann, 2009: 88). مارکسیست‌های ساختاری، بی‌آنکه منکر اهمیت اقتصاد باشند، برای ساحت‌های دیگری همانند سیاست و ایدئولوژی، «خودمختاری نسبی» قائلند و البته به تعبیر «نیکوس پولانزاس»، تأکید بر اهمیت ساختارها به معنای انفعال در عرصه اجتماعی و عدم کنشگری نیست (ریترز، ۱۳۸۵: ۲۱۸-۲۱۹).

آلتوسر به طور خاص بر نقش ایدئولوژی به عنوان ساختار و لایه پنهان ذیل امور آشکار و واقعیت‌های ملموس اجتماعی تأکید ورزیده و سعی دارد تا نشان دهد که چگونه ایدئولوژی نه فقط در سرکوب، بلکه در برساختن سوژه نیز نقش ایفا می‌کند. بدین معنا سوژه فعال و کارگزار ساختن تاریخ، فرد نیست، زیرا عامل اصلی تعیین‌بخش مناسبات تاریخی، ساختارهای تولیدی غیر شخصی است که مستقل از آدمی عمل نموده و حتی دامنه آگاهی و نیز گستره کنش فرد را هم مشخص می‌کند (Davies, 2001: 60). فرد در جامعه، درگیر و برساخته ایدئولوژی بوده و به بیان آلتوسر با فراخوانی

1. social formations
2. pure illusions (Error)
3. passive

و یا استیضاح^۱ از جانب آن، موقعیت و هویت خویش را بازمی‌یابد. بر اساس این دیدگاه، ایدئولوژی هرچند در روندی تخیلی و یا نوعی تغییر شکل در امور واقعی تکوین یافته، از طریق سوژه‌ها و برای سوژه‌های واقعی، وجود و تبلور عینی دارد. از سوی دیگر ایدئولوژی، فرد عینی و واقعی یا انضمامی را به سوژه مبدل می‌سازد و در واقع او را در جایگاه سوژگی تعریف می‌کند. از این‌رو است که از نظر آلتوسر، انسان به طور طبیعی، حیوانی ایدئولوژیک است^۲ (Althusser, 1971: 170-171).

بالتبع کلیت این فرایند سوژگی با آگاهی و انتخاب افراد صورت نمی‌گیرد و ایدئولوژی در قالب ساختارها، سیطره‌ای مافوق اراده افراد دارد، تا جایی که حتی پیش از تولد افراد نیز ایدئولوژی برای آنها تعیین تکلیف می‌کند. برای فهم ماهیت قضایای مربوط به ایدئولوژی، آلتوسر شیوه قرائت یا خوانش علامتی و نشانه‌ای^۳ را مشابه عملکرد روان‌کاوان در قبال بیماران در پیش می‌گیرد و این یعنی به دنبال معنایی از نشانه‌ها گشتن که بیمار و یا درباره امور مختلف اجتماعی، کنشگر و به تعبیری مؤلفشان، از آنها آگاهی ندارد (Ferretter, 2006: 51). در نظر آلتوسر، در ایدئولوژی، انسان‌ها رابطه‌شان را با شرایط هستی اظهار نمی‌کنند؛ بلکه در واقع آنها شیوه زندگی کردن بر اساس رابطه میان خود و شرایط هستی‌شان را بیان می‌کنند و این سبک از زندگی، شیوه‌ای از زندگی را فرض می‌گیرد که هم واقعی و هم تخیلی است (McLellan, 1986: 32). بنابراین ایدئولوژی، منعکس‌کننده جهان واقعی نیست، بلکه بیانگر ارتباطی خیالی میان افراد و جهان واقعی و بازنمایی تحریف‌شده واقعیت است (عضدانلو، ۱۴۰۰: ۷۸).

صد البته که ایدئولوژی چون از سنخ امور عاطفی و گرایش‌های حسی و غریزی آدمی است، بنابراین به نحوی برای افراد نمود می‌یابد که آنها حس اجبار و مقاومتی در مقابل آن نداشته باشند و با طیب خاطر پذیرای منویات آن شوند. برای درک بهتر چنین کارکردی باید بین سلطه یا استیلا^۴ و قدرت^۵ فرق نهاد. سلطه، نوعی از کنشگری بر افراد است که دقیقاً مخالف با خواسته‌های آنها انجام می‌شود که ممکن است با ابعاد و جنبه‌های هولناکی حتی کشتن همراه باشد؛ در حالی که قدرت با توسعه و رفعت در

1. Interpellation

2. man is an ideological animal by nature

3. symptomatic reading

4. Domination

5. Power

جایگاه سوژه تحقق می‌یابد و از این‌رو با شناخت بهتری دربارهٔ افراد و نیز نه از بیرون، بلکه از درون خود افراد عمل می‌کند (Miller, 2020: 23). همین موضوع، پیچیدگی و ظرافت ایدئولوژی در ارتباط آن با قدرت را نیز حائز اهمیت می‌سازد و در کنار بُعد سلبی قدرت که همانا سرکوبگری است، وجه ایجابی یعنی آفرینش و خلاقیت سوژه را نیز مطرح می‌سازد.

چنان‌که اشاره شد، از آنجا که ایدئولوژی به تمامی در حوزهٔ آگاهی عمل ننموده و بخش مهمی از عملکرد آن در لایه‌های ناخودآگاه رخ می‌دهد، بنابراین ضروری است بر اساس گفته «آنتونیو گرامشی»، افراد برای اطاعت در عرصهٔ اجتماعی و قرار گرفتن در ذیل سوژگی، اذعان شوند. برای تحقق این امر، سازوکارهایی در جامعه و به طور خاص از سوی دولت تعبیه شده است تا تبلور عینی و مادی ایدئولوژی در عرصه عمومی باشد. چون ایدئولوژی هرچند در قالب گفتمان و ایده طرح می‌شود، دارای هستی و وجود مادی است و امور مختلفی از قبیل نهادها، آیین‌ها و مناسک اجتماعی بر اثر منطق ایدئولوژی پدیدار می‌شوند. آلتوسر، سازوکارهای نهادی متکفل این فرایند را با عنوان دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت^۱ مطرح می‌کند که بازنمایی از ایده‌های مشروعیت‌بخش سیستم ارائه می‌کنند و فلسفهٔ آنها، ارائه شرط وجود صورت‌بندی خاصی از وضعیت اجتماعی نیز هست. البته آلتوسر تأکید دارد که دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت را نباید با دستگاه سرکوب^۲ خلط نمود. در دستگاه سرکوب از قبیل اداره‌ها، نهادهای دولتی، ارتش، دادگاه و زندان با شدت و خشونت عمل می‌شود؛ ولی دستگاه‌های ایدئولوژیک، آنهایی هستند که به شکل نهادهای متمایز و تخصصی، اعم از مذهبی مثل کلیسا، نهادهای آموزشی و نیز خانواده، نهادهای قانونی و مدنی همچون احزاب و سندیکاها و یا نهادهای اطلاع‌رسانی و خبری و یا نهادهای فرهنگی جلوه‌گر می‌شود. بسیاری از آنها برخلاف دستگاه سرکوب که به حوزهٔ عمومی^۳ مربوط است، به قلمرو خصوصی^۴ مربوطند. آلتوسر در توجیه اینکه چرا نهادهای خصوصی یادشده را جزء دستگاه ایدئولوژیک دولت به شمار آورده، از گرامشی یاد می‌کند که تمایز بین «عمومی» و

1. ideological state apparatuses (ISA)

2. repressive

3. public domain

4. private domain

«خصوصی» را تفکیکی درون حقوق بورژوازی برشمرده بود. بر این اساس دولت به عنوان طبقه حاکم، ورای خصوصی و عمومی بوده، بلکه اصلاً خود پیش شرط^۱ هر نوع تمایزی بین عمومی و خصوصی است. در واقع مسئله مهم بیش از خصوصی و عمومی، کارکرد آنهاست (Althusser, 1971: 144).

بدین ترتیب مناسبات از طریق روساخت قانونی/ حقوقی- سیاسی و ایدئولوژیک^۲ بازتولید و تثبیت می‌شود و البته این موضوع، نافی این قضیه نیست که روابط تولید قبل از هر چیز بر اساس روند مادی در زیرساخت یا زیربنای^۳ وجود می‌آید. تعبیر دستگاه یا آپاراتوس از سوی آلتوسر برای بیان دستگاه‌های سرکوب و ایدئولوژی دولت بیانگر انسجام و هماهنگی سطح بالایی از عملکرد نهادهای مختلف در اقدام آنها برای القای ایدئولوژی است. ضمن آنکه در کلیت عملکرد آپاراتوس دولتی، قدرت برخلاف نگاه سنتی و قدیمی، صرفاً از بالا به پایین انتقال نمی‌یابد، بلکه کلیت افراد اعم از صدرنشینان و نیز افراد تحت انقیاد درگیر تولید و در عین حال مشمول آن هستند. در جریان تعاملات اجتماعی، افراد بر اثر هویت‌یابی از جانب ایدئولوژی‌ها دائماً به خواسته‌های دیگری پاسخ می‌دهند و همین سبب می‌شود هویت، امری خودبنیاد نبوده و پیوسته در قالب زنجیره‌ای از بده‌بستان با دیگری تکوین یابد. ایدئولوژی در این معنا و بر اساس اینکه متکی بر صورت‌بندی‌های اجتماعی^۴ و در نتیجه پیامد و نتیجه تاریخ شیوه‌های تولید^۵ و البته مبارزه طبقاتی^۶ است، نسبت میان فرد با دیگران اعم از افراد پیرامون و یا نهادها و ساختارهای موجود را تعریف نموده، به یک معنا نه فقط حاصل مناسبات اجتماعی و انعکاس آنها، بلکه اصلاً از منظری دیگر، خود شرط وقوع مناسباتی خاص در برهه‌های زمانی مختلف است. برای همین هم آلتوسر از تعبیر مارکس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» که ایدئولوژی را توهم و رؤیای محض^۷ برمی‌شمرد، فراتر می‌رود و با نقد دیدگاه‌های پیشین معتقد است که ایدئولوژی به مفهوم عام آن، فاقد

1. precondition
2. legal-political and political superstructure
3. infrastructure
4. social formations
5. modes of production
6. class struggles
7. pure illusion and dream

تاریخ است. معنای این گفته، آن است که ایدئولوژی از خود واقعیتی غیر تاریخی^۱ و امری در همه جا حاضر^۲ برمی سازد و ارائه می کند (Althusser, 1971: 161).

این ایده با دیدگاه فروید درباره تاریخ نداشتن ناخودآگاه مرتبط است و البته تأکید آلتوسر بر آن است که ابدی بودن^۳ ایدئولوژی را نباید به مفهوم فراتاریخی بودن، بلکه به معنای حضور در هر زمان^۴ و در کل تاریخ در نظر گرفت. از این لحاظ، ایدئولوژی هر چند برساخته مناسبات اجتماعی خاصی در موقعیت‌های زمانی مختلف است، از آنها فراتر رفته، میل به بازنمود خود در کلیت تاریخی و رای زمان و مکان دارد. بدین ترتیب عام بودن نظریه ایدئولوژی با تأکید بر همان عناصر یادشده یعنی نشأت‌گیری آن از مبارزات طبقاتی در طول تاریخ، معنادار می‌شود. کارکرد مهمی که ایدئولوژی به انجام می‌رساند، در حکم واسطه و میانجی برای بازنمایی رابطه تخیلی^۵ فرد با شرایط واقعی وجودی است. مسئله مهم در اینجا نه تصویر کردن «شرایط واقعی» هستی و عالم واقعی افراد، بلکه مهم، «رابطه» آنها با این شرایط واقعی است که بر این اساس، وجه تخیلی و نحوه برساختن آن، برجسته می‌شود. از سوی دیگر، اذعان به داشتن واقعیت مادی برای ایدئولوژی بیش از هر چیز و بی‌آنکه جنبه‌ای استعلایی برای آرا و عقاید در نظر بگیرد، بر آن است که باورها و عقاید ناشی از ایدئولوژی در کنش‌های^۶ انسان ظهور یافته و به طور مشخص در شکل عملکردهایی معنادار می‌گردد. انواع آیین‌ها و مناسک نیز تجلیاتی از این روند معنایابی‌اند که حتی استناد بدان‌ها برای رفع معضلات نظری نیز کاربرد دارد. بدین ترتیب درک و دریافت محیط بیرون از انسان، بدون توجه به ایدئولوژی، ناممکن خواهد بود. ولی نکته حائز اهمیت، آن است که ایدئولوژی با لطایف‌الحیل سعی در پوشاندن منویات خویش در لفافه‌ای از تعابیر و پوشش‌های گوناگون دارد تا مقصود اصلی آن همچنان پنهان بماند. در ایدئولوژی، رابطه واقعی و به اصطلاح توصیف از واقعیت، درون رابطه تخیلی پنهان می‌شود که خود چنین رابطه‌ای

-
1. non-historical reality
 2. omni-historical
 3. eternal
 4. omnipresent
 5. imaginary relationship
 6. actions

ممکن است بیانگر یک خواست، امید و یا یک نوستالژی باشد (Althusser, 1969: 234). تردیدی نیست که ایدئولوژی برای مشروعیت خویش تلاش نماید تا خود را بازنمایی گر واقعیت برشمرده و خویشان را در مقام یک علم بنمایاند. ولی تحلیلی از لایه‌های مستتر آن نشان می‌دهد که چه کارکردهای پنهانی ذیل چنین ادعایی وجود دارد. مدعای علم همواره تلاش برای گزارش امر واقعی و عینی بیرونی بوده است؛ اما آنچه آلتوسر در مقام تصویری از ایدئولوژی ارائه می‌کند، با دیدگاهی گفتمانی و برساختی بر آن است که حقیقت هم درباره خود سوژه و هم آنچه سوژه قرار است بدان برسد، در روندهایی دائمی تولید می‌شود.

بنابراین سوژه از نگاه آلتوسر، ذیل مناسبات مربوط به قدرت برساخته می‌شود و قدرت ایدئولوژی از طریق نهادهای مربوطه به کنترل و بساختن سوژه‌ها می‌پردازد. امری که سوژه تصور می‌کند که رها از مرجع اقتدار است، اما در واقع ساخت ایدئولوژی، این تصور خودبنیادی محض را در او شکل می‌دهد. البته آلتوسر این احتمال را هم می‌دهد که در حوزه گفتمانی که مضاف و رویارویی ایدئولوژی‌ها وجود دارد، ساخت قدرت تلاش می‌کند تا روایت مسلط خود را در برابر نگرش‌های ایدئولوژیکی غیر همسو که ممکن است عنان برتری را از او بریاید، هژمون نماید.

ژاک لاکان

لاکان، نقطه عزیمت خود را بازخوانی آرای مکتب روان‌کاوی فروید قرار داده، ولی آرای وی و تأثیرات آن به‌شدت از حوزه یادشده فراتر رفته و بر حوزه‌های مختلفی اعم از تفکر فلسفی و تأملات اجتماعی، اثر نهاده است. یکی از ویژگی‌های دیدگاه لاکان، همپای دیگر منتقدان ذات‌انگاری^۱، دست فروشستن و رها کردن سوژه به‌مثابه یک وجود عقلانی شفاف است که قادر به اعطای معنایی همگون و منسجم به کلیت اندیشه و نیز کنش‌هایش است. در روان‌کاوی به‌ویژه با قرائت لاکانی، شخصیت هرگز پیرامون کانون شفاف خود^۲ سازمان نمی‌یابد. لاکان با تأکید بر سطوح سه‌گانه امر خیالی^۳، امر

1. essentialism
2. ego
3. the Imaginary

نمادین^۱ و امر واقعی^۲ نشان می‌دهد که سوژه همواره به‌مثابه جایگاه و منزلت گونه‌ای از فقدان و غیاب^۳ تکوین می‌یابد. در این فرایند، ساختارها و ایدئولوژی‌های گوناگون سعی در بازنمایی سوژه به‌مثابه امری کامل و منسجم دارند که البته هیچ‌گاه محقق نمی‌شود و سوژه همواره دچار نقصان و تهی‌بودگی باقی می‌ماند (Mouffe, 1993: 75-76).

فرد ابتدا در مرحله آینه‌ای^۴، تصویری از موجودیت بدن خویش به‌مثابه یک کلیت و تمامیت به دست می‌آورد که زندگی توهمی^۵ وی را شکل می‌دهد (Lacan, 1991a: 79). در این تجربه، از سویی کودک، خویشتن را به شکل وجودی واحد و در عین حال وحدتی از خودبیگانه شده و مجازی^۶ تجربه می‌کند (Lacan, 1991b: 50). حرکت خود یا اِگو از مرحله تصور خویشتن به عنوان موجودی کامل در مرحله خیالی یا تصویری به مرحله نمادین، توأم با پی بردن بدین واقعیت تراژیک است که چنین تکاملی هیچ‌گاه برای وی مقدور و میسر نخواهد شد. در عرصه نمادین، فرد، هویت خویش را در زبان شناسایی می‌کند که البته این موضوع در عین حال همراه با فهم مسئله فقدان و از دست رفتن خود به عنوان یک شیء^۷ است (Lacan, 1999: 247).

سیر تطور هویت‌یابی آدمی افزون بر اینکه وجوه منسجم،^۸ خودبنیاد^۹ و خودزاینده^{۱۰} سوژه را نفی می‌کند، حکایت از آن دارد که آدمی در اصل کارویژه و کارکرد غیر متمرکز و مرکز‌گریزی^{۱۱} از عملکردهای ناشی از تعینات اجتماعی^{۱۲} است که حتی فرایند سوژه شدنش نیز از طریق انقیاد^{۱۳} رخ می‌دهد (Eagleton, 1996: 150). با چنین مفروضاتی، دیگر ایده سوژه ایده‌آلیستی و نگرش اومانیزستی از انسان که منشأ، جوهر و نیز علت تمامی امور تعین‌یافته خارجی دانسته می‌شود، اعتبار خود را از دست می‌دهد و انسان

1. the Symbolic
2. the Real
3. place of the lack
4. mirror stage
5. fantasy life
6. unity but as an alienated virtual unity
7. object
8. coherent
9. autonomous
10. selfgenerating
11. decentred function
12. social determinants
13. subjection

بیش از موجودی دارای ماهیت مشخص و دارای توان و اختیار خاص، در تعاملات پیوسته عینی است که قوام خویش را آن هم به شکلی سیال و لرزان پیدا می‌کند. بین عزیمت از مرحلهٔ تخیلی تا ناکامی در نیل به امر واقعی، ساحت نمادین قرار دارد که نمود آن در زبان است. آدمی در این مرحله است که درمی‌یابد دسترسی‌اش به امر واقع هیچ‌گاه به تمامی محقق نشده و نیل بدان مدام به تعلیق می‌افتد و در نتیجه حقیقت دائماً از چنگ انسان می‌گریزد. این امر بدان سبب است که هیچ نقطه متعالی و استعلایی^۱ که مقدم بر تکوین و بر ساخت سوژه باشد، قابل تصور نیست و کلیت سوژه در روندی پیوسته از هویت‌یابی^۲ قرار دارد. با استفاده از تحلیل گفتمان می‌توان گفت که سوژه همواره در متن جریانی مرکز‌زدا یانه^۳ در نوسان است و تکاپوی مستمر دال‌های^۴ مختلف در حرکتی سیال، گاه در برهه‌ها و لحظات و یا آناتی خاص به تثبیت موقت و مفصل‌بندی ویژه‌ای بین آنها می‌انجامد، بی‌آنکه بتوان تثبیت ایجادشده را موضوعی دائمی و از قبل ایجادشده^۵ پنداشت. تأکید بر نقش تعیین‌کنندهٔ دال‌ها بدان معناست که زبان را نمی‌توان حاوی نشانه‌ها و معانی باثبات و پایدار^۶ در نظر گرفت. بنابراین هر آنچه در عرصهٔ انسانی، ذاتی و بدیهی جلوه می‌کند، در منظر لاکانی، حسی از فقدان را در خود دارد تا جایی که لاکان در یکی از تعابیر مناقشه‌برانگیز خود مدعی می‌شود که از اساس چیزی به نام رابطه دو جنس، منتفی است. در واقع منظور لاکان، نفی ذات‌انگاری و وجود حقیقتی در مفهوم هر یک از دو جنس است. به بیانی دیگر، هیچ‌یک از دو جنس، هویت مستقل و متمایزی که بتوان بدان دست یافت، ندارند. هویت‌ها، مرزهای متداخل و به‌شدت وابسته به یکدیگری دارند که همین خودبنیادی ایشان را زیر سؤال می‌برد. در این باره، فمینیست‌ها از این تأکید لاکان که هر تصویری از امکان وجود یک هویت ثابت و پایدار، تنها یک وهم و خیال و نه یک امر زیست‌شناختی است، استقبال کرده و برخی از آنها این دیدگاه را مبنایی برای طرح نظریه روان‌کاوی غیر ذات‌گرا درباره تفاوت جنسی قلمداد نموده‌اند (Homer, 2005: 98). در واقع تفاوت جنسی بیش از

1. Transcendental
2. identification
3. movement of decentring
4. signifiers
5. pre-given
6. signs- stable meanings

آنکه امری زیست‌شناختی باشد، در حوزه دلالت^۱ قرار دارد و تنها در قلمرو نمادین معنادار می‌شود.

لاکان در هم‌تنیدگی سه حوزه یادشده را با عنوان گره برومهای^۲ طرح کرده که قوام هر یک بسته به ارتباطش با دو ساحت دیگر است. البته گذر از ساحت خیالی به نمادین، بیشتر نوعی انتزاع نظری^۳ است تا توالی زمانی^۴. همان‌گونه که آلتوسر بر آن بود که ایدئولوژی فراتر از اراده فرد و نیز حتی پیش از تولد وی وجود داشته و هویت‌یابی شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ساحت نمادین لاکانی هم گستره‌ای حتی پیش از به دنیا آمدن فرد را در برمی‌گیرد و فرد بیش از آنکه خود برگزیند، همانند تعبیر پرتاب شدگی^۵ هایدگر، خود را درون مناسبات از قبل تکوین‌یافته باز می‌شناسد. بدین ترتیب «اگو» در ساحت خیالی شکل می‌گیرد و بعد «سوژه» در ساحت نمادین ظهور می‌یابد.

جهان مناسبات و روابط انسانی را شاید بتوان معادل چیزی دانست که هگل از آن با عنوان روح عینی^۶ یاد می‌کرد؛ جهانی به یک معنا غیر طبیعی^۷ که برساخته فرهنگ و نمادهای فرهنگی و اجتماعی است. چنان‌که اشاره شد، گره برومهای به‌مثابه حلقه پیوند این سه ساحت، به نحوی طراحی شده که در صورت ایجاد برشی در هر یک از آنها، دو حلقه دیگر نیز باز خواهند شد. هدف لاکان آن است که «نشان دهد چگونه عدم رابطه میان این سه حلقه، مانع از آن نمی‌شود که روی هم نظامی منسجم را تشکیل دهند» (موللی، ۱۳۸۸: ۱۰۴). این بیان، تعبیری مکان‌شناختی^۸ از ساحت‌های سه‌گانه یادشده و در عین حال نشانی از وابستگی متقابل آنهاست. در این گستره مکان‌شناختی، امر واقع موضوعی است فراتر از واقعیت که افق و دامنه واقعیت را تعیین بخشیده و اصلاً شرط فهم و دریافت سوژه از واقعیت را محقق می‌کند.

آنچه نمود قدرت در برساختن سوژه را تعیین می‌کند، در بیان لاکان با عنوان قانون

-
1. signification
 2. Borromean Knot
 3. theoretical abstraction
 4. chronological order
 5. thrown/Geworfenheit
 6. objective spirit
 7. non-natural universe
 8. topological figure

پدر و در قامت دیگری ای ظهور می‌یابد که دائماً به امر و نهی می‌پردازد و باید و نیاید های هنجارمندی برای سوژه وضع می‌کند. در اینجا نیز وجه ایجابی و برسازنده قدرت بدین شکل در ساختن سوژه مدخلیت می‌یابد که امکان پدیدار شدن سوژه را در رابطه با واقعیت نمادین فراهم می‌کند. چنین رابطه‌ای نمی‌تواند یکسویه و در حکم سلطه و استیلایی از بالا به پایین اعمال شود؛ زیرا تثبیت مناسبات قدرت مستلزم پذیرش و اقناع درونی از سوی سوژه نیز هست. سوژه از سویی برای آنکه دچار روان‌پریشی نشود و نیز برای تداوم حیات مادی و معنوی خویش در اجتماع، گریزی از اینکه جنبه‌های نمادین قدرت را بشناسد و بعد بدان‌ها اذعان کند، ندارد. این فرایند هویت‌یابی هم شرط بلوغ و تکامل سوژه است و هم در عین حال تصویری از شرایط تراژیک است که در آن، سوژه از مرحله خودکامل‌پنداری تخیلی خارج گردیده و وارد تصدیق مناسبات نمادین شده است. هرچند حس ناشی از درک چنین فقدان، دردناک و ناخوشایند است و به نوعی میل سوژه را با چیزی مواجه می‌کند که به تبعیت از هگل می‌توان ناخشنودی آگاهی نامید، بهره ایجابی مهمی که آرای لاکان به‌ویژه برای علوم اجتماعی و سیاسی معاصر دارد، این است که سوژه با درک فقدان بنیادینی که جهان پیرامون ما را در بر گرفته، با استفاده از تخیلی که خود برآمده از دنیای اجتماعی و نه فردی است و با مشارکت در ساختن ذهنیت‌ها و معانی مشترک، به همراهی با هموعانش می‌رسد. اینکه بندیکت آندرسون^۱ (۲۰۰۶)، ملت‌ها را «اجتماعات تخیلی»^۲ نامیده، می‌تواند مصداقی از همین مفهوم باشد. تخیل بدین معنا هرچند امری برساخته و فاقد مابه‌ازای بیرونی است، خلأهای متعددی را می‌پوشاند و اندکی از سنگینی بار فقدان می‌کاهد. به این ترتیب در دیدگاه لاکان، بخشی از فقدان را تنها و صرفاً با ابژه‌های اجتماعی - سیاسی هویت‌یابی^۳ می‌توان جبران نمود (Stavrakakis, 2002: 37).

آنچه از دیدگاه لاکان درباره روان‌کاوی و آثار آن بر سوژه در علوم مختلف برمی‌آید، تأکید وی بر توصیف آن، چیزی است که سوژه از خلال تطورات هویتی از سر می‌گذراند و از این‌رو لاکان نه فقط منتقد ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های الفاکر توهم کمال به سوژه،

1. Benedict Anderson
2. imagined communities
3. identification

بلکه ناقد رادیکال روان‌کاوی در مقام علمی مدعی دارای حقیقت نیز هست که سبب مخالفت وی با نهادهای رسمی برآمده از روان‌کاوی فرویدی نیز شد (Hall, 2004: 79). لاکان تصریح دارد که روان‌کاوی، حامل هیچ حقیقت نهایی و غایی^۱ و البته له و یا علیه هیچ دین و آیینی نیست (Lacan, 1999: 693). همچنین از نظر وی، امکان هدایت و یا مهندسی سوژه‌ها در مسیر نیل به دانش و معرفت مطلق، امری منتفی است (Lacan, 1991a: 265). از این نظر، روان‌کاوی نمی‌تواند و نباید مدعی سازگاری فرد با جامعه باشد؛ زیرا بخش مهمی از این مسیر، جزء لاینفک هویت‌یابی فردی است و از این‌رو هر فردی ناگزیر دچار روان‌رجوری اجتناب‌ناپذیری^۲ است (Roudinesco, 1997: 216).

بنابراین روان‌کاوی نه یک جهان‌بینی^۳ است و نه فلسفه‌ای که مدعی فراهم آوردن کلیدی برای فهم جهان باشد. در عوض هدف روان‌کاوی، رهنمون ساختن سوژه به وابستگی دلالت^۴ خویش است (Lacan, 2004: 77). به بیان لاکان، آنچه به سوژه تعلیم داده می‌شود، آن است که ناخودآگاهش را به عنوان آنچه در تاریخ و پیشینه وی بوده است، بشناسد (Lacan, 1999: 217). به این ترتیب لاکان با فاصله گرفتن از منطق تجویزی و آسیب‌شناسی^۵ مندرج در سنت روان‌کاوی فروید، سعی دارد آنچه را بر سوژه اعمال شده و باعث تکوین هویتش می‌شود، روشن و شفاف سازد.

ناخودآگاه در نزد فروید، محلی انباشته از سرکوب‌های مختلف و نیز نامنظم و ناخودآگاه بود که لاکان تلاش نمود تا نشان دهد ناخودآگاه با همه ابهاماتش، همانند زبان، ساختارمند است^۶ (Lacan, 1999: 737). در بیان لاکان، ویژگی بارز ناخودآگاه آن است که این ساحت از وجود انسان صرفاً محیطی پُر آشوب و به لحاظ قلمرو و گستره، حوزه‌ای خصوصی درون ما نبوده، بلکه بیش از هر چیز، حاصل تأثیر روابط ما با دیگران است. به عبارتی بهتر، ناخودآگاهی «مابین»^۷ انسان‌هاست (Eagleton, 1996: 150). چنین تصویری از ناخودآگاه به طور دقیق با آنچه از زبان سراغ داریم، همخوانی دارد؛ یعنی

1. ultimate truth
2. inevitable neurosis
3. Weltanschauung
4. signifying dependence
5. pathology
6. unconscious is structured like a language
7. between

چیزی ورای فردیت و البته ساختاری محاط بر هستی تاریخمند و محدودمان. در عین حال زبان که به تعبیر «مارتین هایدگر»، خانه هستی است، در روان کاوی لاکانی، عرصه تجلی امر نمادین بوده و البته خود زبان در مقام امری تهی جلوه‌گر می‌شود که نمی‌توان در جایگاه خاصی، آن را به تملک خویشتن درآورد. زبان، فرایند بی‌انتهایی از تفاوت‌ها و فقدان‌هایی است که در قالب سلسله‌ای زبانی^۱ مطرح می‌شود. آنچه در ورای این فقدان‌ها به چشم می‌آید، وجود میل در آدمی است که خواهان ارضا شدن و تمتع دائمی است. از این نظر، «آرزومندی، مقوله‌ای است که رابطه فاعل نفسانی را با مطلوب تعیین می‌بخشد» (موللی، ۱۳۸۸: ۱۹).

همه آنچه تجربه می‌شود، ناگزیر باید از کانال زبان، طرح و بیان شود و از این‌رو آلتوسر که همانند نقادی لاکان در مبانی فرویدی، با نگاهی نقادانه، مارکس را مورد پژوهش قرار می‌داد، معتقد است که تلاش‌های فکری لاکان بدون زبان‌شناسی^۲ نمی‌توانست ره به جایی ببرد (Althusser, 1996: 24). زبان نیز در مقام ساختاری اجتماعی نمی‌تواند بدون رابطه و نسبتی با دیگری معنا داشته باشد و ما همواره خویشتن را به منزله سوژه‌های میل، درون زبان تجربه می‌کنیم (راگلد، ۱۳۸۴: ۳۴۸)؛ میلی که همواره معطوف به دیگری است. آموزه مورد اصرار لاکان مبنی بر اینکه میل همواره میل دیگری است، بدان معنا تواند بود که اصالت و خالص‌بودگی کاملی برای میل انسان قابل تصور نیست؛ زیرا حتی خواسته شخصی هر انسانی در راستای مطلوب دیگری و در ارتباطی درهم‌تنیده و روندی بین‌الذهانی شکل می‌گیرد.

محدودیت‌هایی که سوژه در مسیر پرفراز و نشیب خویش با آن رویاروست، با همه دشواری‌های آن، سوژه را منتفی نکرده، مرگ به دنبال ندارد؛ زیرا سوژه در حداقل‌هایی از وضعیت خویش به‌ویژه زمانی که عصیان و اعتراضی انجام می‌دهد و با پی بردن به لایه‌های پنهان ایدئولوژی و نظم نمادینی که دیگری بزرگ در قبال آدمی تدارک دیده است، وجه سوژکتیوش را حفظ می‌کند (فینک، ۱۳۹۷: ۱۰۰-۱۰۲). بنابراین سوژه لاکانی که محاط در زبان و الزامات ناشی از تاریخمندی است، به ناگاه وجه سوژکتیوش را در

1. linguistic chain
2. linguistic

موقعی از طریق اعتراض و عصیان نسبت به لایه‌های پنهان و نمادین ایدئولوژی رسمی به نمایش می‌گذارد و از سوژه‌ای کاملاً در بند ملاحظات ایدئولوژی و ساخت قدرت فاصله می‌گیرد.

مقایسه دیدگاه‌های آلتوسر و لاکان

ایدئولوژی از موضوعات مهم در اندیشه آلتوسر است. او موقعیت سوژه را ذیل ایدئولوژی و در نسبت با آن تعریف می‌کند و اساساً هیچ‌یک از کردارهای سوژه را خارج از ایدئولوژی نمی‌بیند. حتی سوژه خارج از مدار ایدئولوژی رسمی نیز با توسل به ایدئولوژی است که امکان کنشگری می‌یابد. ایدئولوژی به واقع عینکی است که با بهره‌گیری از تخیل، جهان پیرامون خود را به نظاره می‌نشیند. ایدئولوژی آلتوسری، معادل امر نمادین لاکان است؛ زیرا سوژه در محدوده امر نمادین با هنجارها و قوانین آشنا می‌شود و به این وسیله در قالب ساختار زبان قرار گرفته، به کنشگری می‌پردازد.

سوژه لاکانی از طریق تخیل به تصویری از خود دست می‌یابد و زمانی که از اثرات خیال کاسته می‌شود، خود را درون مجموعه‌ای از هنجارها و قواعد نمادین می‌یابد. از این‌رو سوژه لاکانی در مرحله امر نمادین به‌مثابه ایدئولوژی آلتوسر درصدد برقراری ارتباط با جهان خارج از خود است. سوژه آلتوسری، مقید به الزامات ایدئولوژی درون مجموعه‌ای از باورهای توأم با باید و نباید به نوعی ثبات و قرار نسبتاً پایدار دست می‌یابد. اما این قرار به نسبت طولانی در نگرش آلتوسر، به دلیل ارتباط با امر واقع گذرا و ناپایدار نمی‌تواند مانند سوژه آلتوسری، قرار و ثباتی پایدار را تجربه کند. از این‌رو سوژه لاکانی در قیاس با سوژه آلتوسری، وقته‌هایی بسیار کوتاه‌مدت را تجربه می‌کند؛ زیرا سرشت سوژه در نگرش آلتوسر به دلیل فقدان ذاتی که همراه آن است، پایایی و تداوم بسیار کوتاهی دارد.

گفتنی است که در آرای آلتوسر به دلیل بالادستی اقتدار ایدئولوژیکی نسبت به سوژه و همچنین پیوستگی آن با ته‌مانده‌های اندیشه مدرن که بیانگر نگرشی متافیزیکی در مقایسه با اندیشه لاکان است، پایداری بیشتری را شاهد هستیم. اما در سویه فکری لاکان به دلیل ابتدای سوژه بر بن‌مایه‌های پارادایم پست‌مدرن، آشوب، فقدان و بی‌قراری

جزء ذات آن است.

از منظر آلتوسر، سوژگی با آگاهی و انتخاب صورت نمی‌گیرد و ایدئولوژی در قالب ساختارها، سیطره‌ای مافوق اراده را از خود بروز می‌دهد. هم در نگرش آلتوسر و هم در مشرب فکری لاکان، با سوژه‌ای مواجه هستیم که در روندی پیوسته از هویت‌یابی قرار دارد. شایان ذکر است که روند هویت‌یابی در اندیشه لاکان به دلیل تزلزل سوژه ناشی از ماهیت توأم با فقدان امر واقع، بسیار سریع و ناپایدار است. اما این روند هویت‌یابی در تفکر آلتوسر به دلیل هژمونی متمایل به استقرار دائمی سوژه، اندکی کندتر از هویت‌یابی سوژه لاکانی است.

یکی از وجوه اشتراک آلتوسر و لاکان این است که آلتوسر همانند لاکان که امر نمادین را در ساحت زبان جاری دانسته که همیشه همراه اوست، ایدئولوژی را مانند امر نمادین لاکانی، پیش از تولد نیز با سوژه دم‌خور می‌داند. سوژه در اندیشه لاکان مانند تفکر آلتوسر باید برای پذیرش مناسبات قدرت اقناع شود. لاکان، منتقد ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های القاگر توهم کمال است. به عبارتی لاکان با تأکید بر مفهوم فقدان، با ایدئولوژی به مفهوم آلتوسری آن مخالف است. هرچند ایدئولوژی آلتوسری نیز امری غیر ذات‌گرایانه است و تحول می‌یابد، لاکان معتقد است که همین مقدار از ایدئولوژی که نوعی انسداد به نسبت طولانی را فراهم می‌کند، قابل پذیرش نیست. یکی دیگر از اشتراکات نظری آلتوسر و لاکان آن است که همان‌طور که ایدئولوژی آلتوسری در قالب یک ساختار، ورای فرد قرار می‌گیرد، در اندیشه لاکان نیز تصویری که او از ناخودآگاه دارد، فراتر از فرد است و محاط بر هستی تاریخمند و محدود سوژه است.

گفتمنی است که با مطالعه آرای آلتوسر و لاکان با نوعی اندیشه سیال و بی‌ثبات که هیچ سودایی جز تغییر و دگرگونی ندارد، مواجه هستیم که به دلیل فقدان برخی امور و مشترکات بنیادین بشری، خوانشی لرزان و بی‌ثبات‌گونه از واقعیت دارد. اگر آن‌گونه که آلتوسر درباره ایدئولوژی می‌گوید و آن را مفهومی گاه بی‌تاریخ و حتی فراتاریخ می‌شمارد که البته در نسبت با ساختارهای تولیدی و اجتماعی نیز قرار می‌گیرد و یا آن‌طور که لاکان، امر سیاسی را آشوبناک و توأم با نوعی وحشت می‌بیند، دیگر نمی‌توان هیچ نقطه اتکای باثباتی را یافت که انسان‌ها با توسل جستن به آن به لنگرگاهی مطمئن دست یابند.

هر چند در غلتیدن در دام نگرش‌های مطلق و یقین‌بخش افلاطونی که آفت تحجر و جزم‌اندیشی را نیز در پی خواهد داشت، امری عقلانی و سودمند نمی‌نماید، فروافتادن در چاله بی‌انتهای بی‌یقینی و تردید، آنگونه که در آرای آلتوسر و لاکان است هم ثمربخش نخواهد بود. به نظر می‌رسد که بشریت با پشت سر گذاردن پیامدهای تجربه‌های منفی کل‌گرایی به نحوی که در کشتارهای خشمگینانه جنگ جهانی اول و دوم تجربه شد و ملاحظه بی‌یقینی و سرگستگی ناشی از عدم باور به حقیقت مطلق که در واقع پادزهر کل‌گرایی و مطلق‌اندیشی بود، به این استنباط رسیده که باید به‌نوعی یقین توأم با توافق را در دنیای پر از شک و تردید جست‌وجو کرد. البته این توافق باید پایدارتر از توافق لحظه‌ای پست‌مدرنیست‌ها برای اداره امور جامعه باشد و همچنین گویای نوعی تأکید بر مشترکات وجدانی و ذاتی انسان‌ها مانند صداقت، دوستی، مهرورزی و عدالت‌خواهی باشد.

به هر روی ترویج اندیشه‌های جوهرستیز آلتوسر و لاکان نه تنها به گسترش افق اخلاق انسان‌ها کمک نخواهد کرد، بلکه امکان شکل‌گیری هرگونه توافق این‌چنینی را نیز منتفی خواهد ساخت و با تقویت تردید توأم با بی‌ثباتی نخواهد توانست کشتی به گل نشسته بشریت خسته از جنگ، خشونت و بی‌اطمینانی را به ساحل مقصود برساند.

نتیجه‌گیری

سوژه هرچه در اندیشه‌ورزی‌های جدید از جمله در آرای آلتوسر و لاکان مورد بازخوانی و تفسیر قرار گرفته، از جایگاه مطلق خویش پایین آمده و ضمن اینکه از وجه هنجاری و بایسته‌های آن کاسته شده، به سمت توصیف آنچه بر سوژه می‌رود و سوژه در قید و بند آن به ناگزیر حضور دارد، میل نموده است. از این‌رو است که مثلاً در نزد آلتوسر، ایدئولوژی، شرط و امر ماتقدم جامعه و اندیشه‌ورزی و سوژه‌شدگی است. این بدان معناست که ایدئولوژی، متأخر بر جامعه و تنها حاصل برخی از کارکردها و پیامدهای آن نیست. سوژه‌کتیویته، زمانی که بر اثر گفتمان پس از رنسانس سر برآورد، حداقل در گرایش غالبی از آن بر جایگاهی خدایی تکیه زده و با قائل شدن صلاحیت بی‌چون و چرا برای خویش، به آسیب‌شناسی همه‌چیز پرداخت. معیار و میزان اصلی در

این روند نیز چیزی جز تشخیص عقل سوژه نبود.

آنچه بر اساس تحلیل کارکردهای ایدئولوژی از سوی آلتوسر و نیز وقوف سوژه به محدودیت‌های خویش در تأملات لاکان قابل طرح است، آسیب‌شناسی سوژه از موقعیت خویش در نسبتی متقابل در قبال منابع و مراجع اقتدار است. سوژه در تحلیل ساختار اجتماعی و نیز منطق روان‌کاوی بیش از آنکه به پروسه درمان به منزله راهی برای رهایی از وضعیت موجود بیندیشد، شرایطی را مورد توجه قرار می‌دهد که به برساختن او تا به اکنون انجامیده است. قدر مسلم آنکه این مسیر آکنده و سرشار از ناملايمات و آسیب‌های متنوع و متعددی است که پذیرش آنها در حوزه‌های مختلف از جمله سیاست، شرط ضروری و ناگزیر معرفت‌یابی و نیز کنش‌ورزی است. ممکن است نگرش سوژه‌محور نسبت بدین وضعیت نوظهور، نظر مساعدی نداشته باشد؛ اما شاید از یک منظر، این شرایط را بیش از آنکه ناشی از ضعف سوژه برشماریم، باید برآمده از تکثر منابع اقتدار و البته تأمل سوژه در آنها برشماریم که توانسته تاحدودی بدان‌ها آگاهی و اشراف یابد. سوژه مدرن به یک معنا نقطه اوج و تعالی عقلی بود که از دوران سنت کلاسیک فلسفی به دنبال آگاهی و البته کنشی متناسب و درخور و سازگار با آن بود.

به تدریج انتقادهایی بر خودبنیادی سوژه مطرح شده و شکاف‌هایی در منطق به هم‌پیوسته آگاهی سوژه سبب ظهور نظریه‌های جدیدی شد که بیش از هر چیز بر تأمل درباره امکان‌ها و حد و حدود سوژه و گستره آگاهی و آزادی کنش وی مبتنی بوده است. این روند، آنگونه که در نوشتار حاضر با اشاره‌هایی به آرای آلتوسر و لاکان بررسی شد، تا جایی بسط یافته که نشان می‌دهد حتی فارغ از ساختار ایدئولوژی، نمادها و زبانی که این امور را صورت‌بندی می‌کند، حتی امکان نیل به واقعیت نیز برخلاف دیدگاه‌های اثباتی به آسانی مقدور نشده و به یک معنا اصلاً منتفی می‌گردد.

آنگونه که در ابتدای نوشتار از جابه‌جایی و هم‌زمانی پارادایم‌ها در قالب نظریه‌های آلتوسر و لاکان بحث شد، باید در نظر داشت که دیدگاه این دو به‌ویژه لاکان در حد فاصل بین سوژه خودبنیاد دکارتی مدرن و مرگ سوژه پسامدرن قابل ارزیابی است که بیش از دعاوی بلندپروازانه، متافیزیکی و پیشینی به قابلیت‌های بالقوه خویش در متن مناسباتی که به بیان هایدگر به درون آنها پرتاب شده است، می‌اندیشد. در دیدگاه آلتوسر و لاکان از سویی سوژه، اختیار و اراده مطلق برای تعیین همه سرنوشت خویش

ندارد و از سوی دیگر نیز البته به سبب آنکه معنا همواره در سلسله‌ای از مناسبات دائماً بازتولید شونده، ایجاد و تکثیر می‌شود، ناگزیر درگیر فرایند تفسیر است.

از این منظر، سیاست و امر سیاسی، بیش از وجه عینی و تجلیات بیرونی آن، موضوعی تأویل‌گرایانه و بین‌الذهانی است که با صورت‌بندی‌های موقت و زمانمند در متن مناسبات اجتماعی سروکار دارد؛ مناسباتی که در آنها بیش از ارتباط بین دال و مدلول، نسبت دال‌ها با یکدیگر حائز اهمیت می‌شود. دال‌ها در قلمرو امر نمادین، در زنجیره‌ای بی‌انتهای جایگزین یکدیگر می‌شوند و البته خلأ و فقدان ناشی از ایدئولوژی پنهانی که آلتوسر طرح نموده است، در نزد لاکان با دریافت و کنار آمدن با آن برجسته می‌شود. به عبارتی دیگر، سوژه در منزلگاهی بینابینی از سوئی با فقدان بنیادین روبه‌رو است و از دیگر سو نیز جز در فرایند معنایابی پیوسته‌ای از رابطه دال‌ها، جایگاهی نمی‌تواند داشته باشد. بدین معنا سوژه هم در نگاه آلتوسری و هم لاکانی، امری دارای نسبت و وجه رابطه‌ای است چون سوژه و معنای مطلوب و متعلق میل او و یا حقیقتی که ایدئولوژی‌ها وی را بدان می‌خوانند، جایی در بیرون به‌مثابه حقیقتی استعلایی وجود ندارد. همه این امور اعم از وجه سوژکتیو انسان و حتی حقیقت و معنای آن در رابطه و نسبت است که بر ساخته می‌شود. از این‌رو در اندیشه آلتوسر نسبت به لاکان، سوژه مقید به مناسبات ناشی از اقتدار است؛ ولی در نگرش لاکان، جایی برای کنش سوژکتیو و لرزان سوژه به صورت عصیان و آشوب نسبت به مرجع اقتدار به چشم می‌خورد.

گفتنی است که آرا و افکار آلتوسر و لاکان به‌رغم نقدهایی که بر آنها وارد است، در زمانه و زمینه‌ای مطرح شده‌اند که دستاوردهایی هم داشته‌اند. از جمله اینها، نقد قدرت است. اگر با تیزبینی به افکار آلتوسر و لاکان توجه کنیم، در رویکرد آن دو، ضمن اینکه از ساختار ایدئولوژی و زبان به عنوان ساختاری اقتداری و مسلط سخن گفته می‌شود، در هر دوی آنها نوعی نقد نسبت به اقتدار وجود دارد. حتی در پس و پشت مفهوم ایدئولوژی آلتوسر به عنوان نماینده برجسته ساخت قدرت نیز نوعی نقد قدرت مشاهده می‌شود. دستاورد دیگر اندیشه آنان، نفی هرگونه مرجعیت است. در اندیشه آلتوسر و لاکان همسو با نقد بنیادین قدرت، هرگونه مرجعیت سیاسی، دینی، اجتماعی و... پایدار به گونه‌ای که مانند دوره سنت از قدمت و قداست برخوردار باشد، نفی می‌شود.

دستاورد دیگر اندیشه آن دو، زدایش معنا و عدم انسداد آن است. در اندیشه آلتوسر و به‌ویژه لاکان، معنا از حالت تصلب‌گونه و انسدادی به نحوی که منجر به تاجر و حالتی مطلق‌گونه شود، خارج می‌شود و در معرض تفاسیر گوناگون قرار می‌گیرد. این وضعیت، زمینه مناسبی را برای استقرار دموکراسی فراهم می‌کند. یکی از دستاوردهای دیگر اندیشه آلتوسر و لاکان، همسویی با دستاوردهای علمی و فناوریانه بشر است، به گونه‌ای که آن دو با تأثیرپذیری از دستاوردهای علمی و فناوریانه، چرخش‌های پی در پی در حوزه اندیشه را پذیرا شده‌اند. مثلاً کاربرست مفهوم آپاراتوس بیانگر تأثیرپذیری آلتوسر از دستاوردهای علمی و فناوریانه جدید بشری است.

در نهایت در اندیشه آلتوسر و لاکان، یکی از دستاوردهای مهم، بازنمودن امکان‌هایی برای ظهور هویت‌های در حاشیه است. از نگاه آنان، سوژه به طور پیوسته در حال هویت‌یابی است. به گونه‌ای که امر سوژکتیو با بهره‌گیری از نگرش‌های تفسیری برای انسداد موقتی معنا، هویت خود را دائماً در معرض تفسیر و بازتفسیر قرار می‌دهد. از این‌رو چنین روشی منجر به گشوده شدن امکان‌هایی دائماً نوشونده برای نقش‌آفرینی مؤثر هویت‌های در حاشیه می‌شود، به نحوی که آنان از طریق این امکان نوشوندگی می‌توانند دیدگاه‌های خود را در عرصه سیاسی و اجتماعی مطرح کرده، در صورت کسب توجه و اقبال افکار عمومی به قدرت دست یابند.

منابع

- استاوراکاکیس، یانیس (۱۳۹۲) لاکان و امر سیاسی، ترجمه محمدعلی جعفری، تهران، ققنوس.
- برمن، مارشال (۱۳۹۸) تجربه مدرنیته؛ هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود، ترجمه مراد فرهادپور، چاپ چهارم، تهران، طرح نقد.
- تورن، آلن (۱۳۸۰) نقد مدرنیته، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، گام نو.
- راکلند، الی (۱۳۸۴) «مفهوم رانه مرگ نزد لاکان»، ترجمه شهریار وقفی‌پور، ارغنون، شماره ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان، صص ۳۴۱-۳۸۲.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۵) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ یازدهم، تهران، علمی.
- عضدانلو، حمید (۱۴۰۰) از استعمار تا گفتمان استعمار: دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های پساستعماری، تهران، نشرنی.
- فینک، بروس (۱۳۹۷) سوژه لاکانی بین زبان و ژوئیسانس، ترجمه محمدعلی جعفری، چاپ دوم، تهران، ققنوس.
- کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۱) مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه کرامت‌الله راسخ، چاپ دوم، تهران، نشرنی.
- کوهن، توماس اس (۱۳۹۲) ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه عباس طاهری، چاپ سوم، تهران، قصه.
- موللی، کرامت (۱۳۸۸) مقدماتی بر روان‌کاوی لکان؛ منطق و توپولوژی، تهران، دانژه.

- Althusser, Louis (1969) For marx, Trans. By. Ben Brewster, London, Verso.
- (1971) Lenin and Philosophy and Other Essays, Trans. By Ben Brewster, New York, Monthly Review Press.
- (1996) Writings on Psychoanalysis: Freud and Lacan, Trans. By Jeffrey Mehlman, New York, Columbia University Press.
- (2005) For Marx, Trans. By Ben Brewster, London, Verso.
- (2015) Essays in Self-Criticism, Trans. By Grahame Lock, London, NLB.
- Anderson, Benedict (2006) Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism, London, Verso.
- Chiesa, Lorenzo (2007) Subjectivity and Otherness: A Philosophical Reading of Lacan, Cambridge, The MIT Press.
- Davies, Tony (2001) Humanism, London, Routledge.
- Dowling, William C. (1984) Jameson, Althusser, Max: An Introduction to the Political Unconscious, Ithaca, Cornell University Press.
- Eagleton, Terry (1996) Literary Theory An Introduction, Malden Blackwell Publishing.
- Hall, Donald E. (2004) Subjectivity, New York, Routledge.
- Ferretter, Luke (2006) Louis Althusser, Abingdon, Routledge.
- Goldmann, Lucien (2009) Lukacs and Heidegger: Toward a New Philosophy,

- Trans. By William O. Boelhwer, New York, Routledge.
- Homer, Sean (2005) Jacques Lacan, Abingdon, Routledge.
- Lacan, Jacques (1991a) The Seminar Of Jacques Lacan; Book I Freud's Papers on Technique 1953-1954, Trans. By John Forrester, Edi. By Jacques-Alain Miller, New York, W. W. Norton & Company.
- (1991b) The Seminar Of Jacques Lacan; Book II The Ego in Freud's Theory and in the Technique of Psychoanalysis 1954-1955, Trans. By Sylvana Tomaselli, Edi. By Jacques-Alain Miller, New York, W. W. Norton & Company.
- (1999) Ecrits, Trans. By Bruce Fink, New York, W. W. Norton & Company.
- (2004) The Four Fundamental Concepts Of Psycho-Analysis, Trans. by Alan Sheridan, Edited by Jacques-Alain Miller, London, , Karnac.
- McLellan, David (1986) Ideology, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Miller, Peter (2020) Domination and Power, Abingdon, Routledge.
- Mouffe, Chantal (1993) The Return of The Political, London, Verso.
- Nobus, Dany (2000) Jacques Lacan the Freudian Practice of Psychoanalysis, London, Rourledge.
- Resch, Robert Paul (1992) Althusser and the Renewal of Marxist Social Theory, Berkeley, University of California Press.
- Roudinesco, Elisabeth (1997) Jacques Lacan, Trans. By Barbara Bray, New York, Columbia University Press.
- Stavrakakis, Yannis (2002) Lacan and the Political, London, Routledge.